



اشور

چاسر ایرانی

چارلز . ج . پیکرینگ



نصر بن احمد سامانی نشسته بود که بهترین معرف و نماینده آن سلسله نامی بشمار میرفت . باید بیاد داشت که این شاعر ایرانی هم مانند نخستین چکاوک ما شاعر درباری بود و راستی در محیط اجتماعی قدیم یگانه مرکز توسعه معقولات همان دربار بود .

قصیده مدیحه اساس اشعاری بود که او بر روی آن یک سلسله آثار شاعرانه ابتکاری بنا نهاد . همچنین تقریباً در همه آثار نخستین چاسر مدایح کسی از اعضای خاندان شاهی را میبینیم . همین مدیحه سرائی در آخرین اثر چاسر بنام « قصه خداوندگار » آن قصه جاودانی شرقی که متأسفانه نیمه تمام مانده است دیده میشود . دربار نصر بن احمد برای تربیت شاعران مانند دربار ادوارد سوم مناسب بود . امیرنصر که نواره نخستین

پادشاه مستقل ماوراء النهر و خراسان بود در کودکی بخت شاهی نشست و برای مقام شاهانه ای که داشت تربیت مناسب داشت . نیکبختی او برای خوشبختی او را بنام امیر سعید مشهور کرده بود هر چند که مانند « هانری » پادشاه ما در جوانی بمرض سل مرد . هنگام مرگ نیز خوش بخت بود . در ۳۸ سالگی مرد . پس از آنکه سی سال بیهمچ دغدغه و تشویش پادشاهی کرد . دوره شاهی او یکی از دوره های برجسته تاریخ خاندان سامانیست . قصه های بسیار در باره دادگری و بخشندگی او معروف است .

حکیم فرید الدین محمد در رودک از توابع سمرقند زاده شد و این واقعه میبایست در آغاز پادشاهی اسمعیل بزرگ که

در دوره تاریخ هر ملتی هنگامی میرسد که پس از همه انقلابها و تشنجهای تولد آن ملت گلهای صنعت و اندیشه ناگهان شکفته میشود . لازم نیست برای یافتن امثال آن وقت کنیم . تاریخ قدیم و جدید اروپا چندین نمونه خوب در همین باب دارد . همین نکته در مورد ایران جدید راست میآید که با همه

تغییراتی که در سرنوشت و در پادشاهان آن روی داد هنوز تا اندازه ای یگانگی زندگی و ترقی ملی خود را از قرن نهم تا کنون نگاه داشته ، خاصه در زمان پادشاهی برجسته پادشاه دانشمند کنونی آن که دو بار مهمان گرامی بوده است .

هنگامی که پادشاهی خلفا در حال ویرانی بود اقتداری جدید در شمال شرقی

کشور برخاست و پس از غلبه بر چند رقیب توانا قهر و نفوذ خود را بشتاب بسوی جنوب و مشرق و مغرب در بیشتر سرزمینی که امروز بنام تانارستان و افغانستان خوانده میشود بسط داد . سرچشمه این نفوذ بخارا پایتخت ماوراء النهر بود .

نقطه اعتلاء و عظمت نخستین پیشرفت ایران در نیمه اول سده دهم بود که در آن وقت قسمت اعظم اروپا در تیرگی توحش فرو رفته بود ، بجز انگلستان که بعضی بارقه های علم و دانش از سرچشمه فیض آلفرد و پس ازو پسر و نواده وی میتابید ولی در جاهای دیگر این تیرگی توحش بسیار تاری بود .

در همین هنگام تیرگی توحش اروپا بود که ستاره تابناک رودکی در افق اشعار فارسی درخشیدن گرفت . بر تخت بخارا

چارلز . ج . پیکرینگ از دانشمندان انگلیسی قرن نوزدهم میلادی که مقالاتی چند در باره شاعران ایران نوشته است در مجله ملی شماره ماه مه ۱۸۹۰ مقاله ای در باره رودکی بعنوان « چاسر ایرانی » نوشته که اینست ترجمه آن است

جد نصر است روی داده باشد . در فارسی رود بمعنی آهنگ است اما تخلص رودکی بمناسبت هنرمندی او در رشته موسیقی نیست بلکه بواسطه شهر ولادتگاه اوست و تخلص او از نام اصلیش مشهور تراست . نیز گفته اند که وی مانند «هر» کور زاده شد . عوفی میگوید «معدلک وی هوشیار بود» زیرا در هشت سالگی قرآن را از بر کرده بود و قرآن را بروایت درست میدانست گذشته از آن شروع بسرودن مبتکرات و بیان سخنان دلایز کرده بود چنانکه مردم از شنیدن آن حظ میبردند و رغبت ایشان بهم نشینی او هر روز بیشتر میشد . خداوند بوی آواز دلپذیر و بانگ دلربائی بخشیده بود . ازین روی وی با زمرة مطربان از آنجمله با ابوالعباس بختیار که مهارتی بسیار داشت آشنا شد و نواختن بر بربط را بیاموخت و در آن نیک زبردست شد تا آنکه شهرتش باقصای جهان رسید و امیر نصر بن احمد سامانی وی را نزد خویش مقرب ساخت و کار او بالا گرفت و نعمت و مالش بحد کمال رسید . چنانکه گویند مهتران وی دوست و شتران حامل دستگاه وی چهار صد بود . هیچ سازنده ای را پس از وی این اندازه بسطت مال و نیک بختی فراهم نشد . دیگران گفته اند که رودکی نادیم پادشاه شد یعنی بر سفره پادشاه غذا میخورد و یکی از اعضای ممتاز و خاصان دربار بود و نه تنها امیر و رفیقانش هدیه های بیشمار باو دادند بلکه جایگاههای بلند در کشور باو بخشیدند که لااقل با ترقیات کوچک چاسر برابر بود . توانست برای بازماندگان خود ترکه ای بگذارد که دیگران بخواب هم ندیده بودند . جامی در سلسله الذهب خود اشاره ای بهمین روایت توانگری رودکی میکند و میگوید :
 «رودکی آنکه در همی سفتی»



در تاریخ وفات او اختلافت پاره ای از مورخان ۳۳۰ (۹۴۱ م) هم نوشته اند ولی از بسیاری احساسات غم انگیز که درین مرثیه دیده میشود و پیداست که هیچ گونه ریا و تظاهری

در کار نبوده است استاد «اته» چنین نتیجه میگیرد که سال ۳۳۳ (۹۵۴ م) چنانکه مؤلف معتبر دیگری هم ذکر کرده تاریخ صحیح آنست . یشتیان این شاعر مدتها پیش از آن در گذشته بود و در آن سال امیر حمید نوح بن نصر در میان آشوب و طغیانی که نزدیک بود بنتیجه برسد در حال احتضار بود و این حوادث مدرک خوبی برای آهنگ غم انگیز این اشعار است . همه تذکره های ایرانی پر از ستایش های بلند در باره اشعار اوست . او را بلقب «آدم الشعرا» و «استاد بلغا» میخوانند و سرمشق همه کسانی می شمارند که زبان بمدح میکشایند . او را «کاروان سالار شاعران» و «استاد استادان» دانسته اند و مخصوصاً مکرر «سلطان الشعرا» نامیده اند . چنانکه معروفی بلخی میگوید : «از رودکی شنیدم سلطان شاعران» فاضل محقق که شرح حال وی را نوشته میگوید «اگر نتوانیم ویرا نخستین کسی که در گنجینه شعر پارسی را بکلید زبان گشوده است بدانیم بهر حال میتوان او را مخترع و سازنده حقیقی آن دانست یعنی اولین کسیست که بطریق بدیعی بنای شعر را کامل کرد و سجد شخصیت خود را بر هر فن آن نوشت . اخلاف وی مانند انوری و خاقانی غزل سریان بزرگ مانند حافظ و بیرون روش او و حتی شاعرانی که اخلاقیات سروده اند همه مدیون اویند و باوجود آنکه هر یک بر تریبهای بیمانند دارند هرگز در سادگی و روانی از رودکی پیش نیافتاده اند . بنا بر گفته واله «همه متأخران ریزه خوار خوان فصاحت اویند و خوشه چین خرمن شیرین زبانی او» . گذشته از همه وی نخستین کسی بود که سرزنش تازیان را از اینکه از خود ادبیات ندارند خاموش کرد . ازین روی همه سرایندگان نامی زمان وی و زمانهای بعد تاج افتخار را باو تقدیم کرده اند .

ازین جمله معلوم میشود هم چنانکه جو فری چاسر سرآمد شاعران انگلستان و تنها از شکسپیر کوچکتر است فرید الدین محمد شاعر بخاری هم تنها از فردوسی فروترست و پیشرو و پدر شعر ایران و تشکیل دهنده روح شعر ایران شمرده میشود . وی از یشتیان و هم عصران خود بسی بالاتر است و نه تنها پیشرو دوره تازه ایست بلکه نشان اختتام زمان سابق و خلاصه آنست . وی گروهی از شاعران پیشقدم پیشین را در پی خود و انجمنی

از رقیبان را برگرد خود دارد و اهمیت و بزرگی رودکی هنگامی معلوم میشود که کسی بدقت بر آثار ایشان بنگرد .
 رودکی هم مانند چاسر نخستین بار پیشرفت فرهنگ ملی را گوشزد کرد و اصول پیشرفت آینده را خاطر نشان میکند .
 زندگی این دو نیز مانند روحیاتشان بسیار بهم شبیه بود . اما از یک حیث بخت با هر دو یکسان رفتار نکرده ؛ زیرا شاهکارهای شاعر انگلیسی در چندین نسخه قدیمی باقی مانده و قسمت معتابیهی از نوشته های محقرتر او هم دست بدست بما رسیده است اما از هزار مجلد و بیش از یک ملیون بیت آثار رودکی تنها پانصد بیت مانده است که بیشتر آن ادبیات پراکنده است و در سراسر تذکره های فارسی متفرق است .

این باز مانده ها عبارتست از قصاید در مدح نصر که چند قصیده از میان آنها تماماً محفوظ مانده . گذشته از آن غزلیات عاشقانه در وصف شراب و چند قطعه حزن انگیز دوباره خود و عده ای معتابه رباعیست که در نتیجه ترجمه آزاد مرحوم فتزجرالد عامه مردم انگلستان با این شکل شعر بخوبی آشنا شده اند .

مخصوصاً غزلهای وی را کسانی که پس از او آمده اند سرمشق قرار داده اند . عنصری ملک الشعراء سلطان محمود و رفیق فردوسی چنین گوید : « غزل رودکی وار نیکو بود » مشهور تر از همه غزلیست که نخستین بار « فن هامر » در کتاب تاریخ شعر فارسی نقل کرده است . شاعر درین غزل میکوشد شاه را که در شهر دور دستی مانده بود و از زیبایی آن دل نمیکند بیابستخت خود باز گرداند و رعایای و نادار او را که از غیبت او دلگیر شده بودند بار دیگر شاد کند . چنانکه رفیقان درباری بوی گفتند روزی این غزل را بداهه سرود و با آهنگ بربط خود در مجلس صبحی که نزد تازیان قدیم مجلس پسندیده ای بود خواند . این شعر چنین بود :
 « بوی جوی مولیان آید همی »

جامی میگوید که این سخنان و موسیقی آن چنان امیر را در گرفت که با آنکه چیزی جز جامه بامداد و نعلین در بر نداشت بر اسب جست و یک منزل راه یعنی مسافت یک روز سفر را با همان جامه بسوی بخارا طی کرد .

قصیده مدیحه ای که پس ازین میآید نمونه خوبی از روش رود کیست که شیوائی اندیشه ها و مضمونهای آن کسان را بیاد چاسر میاندازد . اگر تغزل آغاز آن بنظر شکفت آید باید بیاد آورد که رود کی پیرو یکی از قوانین عروض بوده و یکی از قواعد شعر عرب آنست که قصیده بایستی بنالیه عشق آغاز شود :
 « منم غلام خداوند زلف غالبه گون »

کافیست چند قطعه برگزیده از قصاید وی که در ستایش نصر سروده است اینجا نقل کنم . قطعه نخست شامل تخلص و گریز از تغزل مدیحه است که نمونه آنرا پیش ازین دیدیم .

چو نور قبله زردست نور دو رخ تو
 نشسته گرد وی اندرز مشک غالبه اند
 در قطعه دیگر دادگری نصر را چنین میستاید :-

ز عدل تست بهم باز و صعوه را پرواز
 ز حکم تست شب و روز را بهم بیوند

خریبات رودکی مانند بیشتر آثار هموطنانش از جمله زیباترین شعرهای اوست . درین چهار غزل مضامین و افکاری که نویسندگان بعد و مخصوصاً ابن سینا شاعر و پزشک بیان کرده اند آمده است . آن جنبه عرفانی که لااقل در ایران هرگز از خریبات جدا نیست درین غزلها کم و بیش دیده میشود : « شاد زی با سیاه چشمان شاد » - « رودکی چنگ بر گرفت و نواخت » - « بیار آن می که پنداری روان یا قوت نایستی » - « برخیز و بمیخانه خرام ای بت کشمیر »

غزلهای عاشقانه او هم بخمریات او بسیار نزدیکست و باغلب احتمال بادکار همان دوره زندگانی اوست . دو نمونه از آنرا اینجا نقل میکنم : « زهی فزوده جمال توزیب و آرا را » « صرصر هجر تو ای سرو بلند »

یک رباعی هم برین جمله بیافزایم :

« ای از گل سرخ رنگ بر بوده و بو »
 اینها آثار روزهای جوانی

و بهار زندگانی اوست و با گفتارهای روزگار پیری وی که غم انگیز تر و عاقلانه ترست تفاوت بسیار دارد . قصیده ای از آثار ناصله این دو دوره



بارسطو بسته بود تا بافلاطون و درست مخالف 'علم عارفان' صوفیه شمرده میشود.

برای تربیت جسم و جان چه رنجه کنم

که حیف باشد روح القدس بسکبانی

گفتم رودکی از شوخی طبع برکنار نبود. درین قطعات

این حسن ظرافت کم و بیش دیده میشود قطعه دوم خطاب باهیر نصر است:

نگارینا شنیدستم که گاه محنت و راحت

سه پیراهن سلب بوده است یوسف را بعمراندر

چاکرانت بگه رزم چو خیاطانند

گرچه خیاط نیندای مالک کشور گیر

در پایان سخن بجاست دو نمونه از گفتارهای خردمندانه

رودکی را نقل کنم این قطعه را برای خشنودی از روزگار گفته

است - 'زمانه پندی آزاد وار داد مرا'

دیگر گفته است :-

بچشم دلت دید باید جهان که چشم سر تو نبیند نهان

بدین آشکارت بین آشکار نهایت را بر نهانی گمار

این قطعه را میگویند بداهه سروده است.

درباره رودکی هر عقیده ای که داشته باشیم یقیناً تصدیق

خواهیم کرد که سزاوار شناسائیست. گفتارهای پر حرارت مشرق

زمین را با قوانین کلاسیک اروپا اندازه گرفتن و در آن حکم

کردن دور از انصاف است. هر کسی در خیر حق خویشتن است.

بیشک بیان شیرین، نیروی ابتکار، استعارات، روش شیوا

سخن ساده و روان، ایمان دینی، استوار و ژرف ولی دور از

ابهام و تیرگی، از خصایص اوست و اگرچه نیم قرن پس از

مرگ او گذشت تا شاعری که راستی کار بزرگ کنند پدیدار شود

یاقه استوار کاخ شعر گذاشته شده و روش ادبیات فارسی اساساً

معین شده بود.

بدست که فردوسی نیم قرن بعد مضمون آن را نظم کرده و مفضلتر از رودکی سروده است چنان مینماید که شاعر ما دلبر سالیان پیش خود را بخواب میبیند و با وی سخن میگوید. اما نتیجه ای که فردوسی از خواب خود گرفته در شعر رودکی نیست: 'من آن کشیدم و آن دیدم از غم هجران'

درمیان این اشعار روزهای آخر غزل زنده ای هست که

مضمون آن با آنچه تا کنون آوردم تفاوت بسیار دارد و تنها

مؤلف جغرافیای هفت اقلیم آورده است: 'ای آنکه غمگینی و

سزاواری'

از این قرار فراوانی مال برای او خطر داشت و ظاهراً

درین قطعه بدان اشاره کرده است:

دردا و حسرتا که مرا دور روزگار بی آلت و سلاح بزد راه کاروان

یک بیت منفرد او همین آزمایش را بیان میکند

هر که ناخحت از گذشت روزگار نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

مرثیه ای که پیش ازین بدان اشاره کردم و گفتم برای

تعیین تاریخ مرگ او سودمند است شاید از همه این باز مانده ها

بیشتر جالب توجه باشد. غرابت چند بیت آغاز آن بیسانند نیست

و میتوان آنرا نمونه ای از شوخی سنگین رودکی دانست. در چند

سطر دیگر پس ازین خواهیم دید که شاعر ما ازین صنعت بی بهره

نبوده است :-

مرا بسود و فروریخت هرچه دندان بود

سپید سیم رده بود و در و مرجان بود

بدان زمانه ندیدی که در جهان رفتی

سرود گویان گفتمی هزار دستان بود

غزلی هم که اندیشه های آن بسیار عارفانه و نزدیک باین

قصیده است درست پس از خرباتی دیده میشود که پیش ازین

آوردم. شاید بمناسبت تجدید حیات مذاهب فلسفه مشائی

بسرپرستی ژوستینیون فلسفه یونان در نظر عارفان ایرانی بیشتر

